برای ایثار و فداکاری مادر شهیدان «فهمیده» و دیگر مادران شهیدی که در اسفندماه آسمانی شدند

مادرانی که تاریخ حماسی یک ملت را نوشتند

احمد محمدتبریزی

امروز به رسم تقویم مصادف با روز «شهید» است؛ روزی برای تکریم و بزرگداشت مقام شهدا. اما در تقویم مردم ایران هر روز، روز بزرگداشت شهداست و آنها وقتی برگ برگ تقویم‌هایشان را نگاه می‌کنند نام شهیدی را کنارش می‌بینند. ۳۶۵ روز سال ایرانیان به شهدا اختصاص دارد و آنها می‌توانند هر روزشان را با نام و یاد یک شهید شروع کنند. باید در کنار روز شهید، روزی را برای بزرگداشت مقام مادران شهدا در نظر گرفت. هر جا که نام شهیدی دیده می‌شود، در کنارش باید از ایثار و فداکاری مادری گفت. شهدا از دامان این مادران راه جبهه و جهاد را در پیش گرفتند و زیر چتر حمایت‌ها و دلگرمی‌های این مادران راهی جبهه شدند و مقابل دشمن متجاوز جنگیدند.

مادر شهیدان فهمیده

الگویی برای روزهای سخت

دفاع مقدس مردم ایران درس‌ها و ارزش‌های والایی در درونش دارد که چون گوهر می‌درخشد. باید جنبه‌های مختلف هشت سال دفاع مقدس را کنکاش کرد و این الماس‌های درخشان را از درونش بیرون کشید. درس‌های دفاع مقدس در روزهای سخت به ما انسانیت، ایثار و فداکاری نشان می‌دهد. موضوعاتی که به خاطر پیچیدگی‌های دنیای امروز فراموشش می‌کنیم و گاه به راحتی زیر پایش می‌گذاریم. فقط کافی است کمی به عقب برگردیم و آن سبک زندگی ساده و پر از معنای شهدا را نگاه کنیم.

ارزش‌های معنوی دفاع مقدس فراوان است و با آن می‌توان روح یک جامعه را سیراب کرد. زندگی شهدایش را که مرور کنیم از هر گوشه‌اش یک زیبایی، یک نکته و یک درس به چشم می‌خورد. اما آنچه گاهی چندان به آن توجه نمی‌شود، ایثار مادرانه، صبر و گذشت زنان ایرانی در دوران جنگ است. چون مادران در پشت پرده قرار داشتند، فرزندان‌شان را مثل یک مرد بار می‌آوردند، کوله‌بار رفتن جگرگوشه‌شان را می‌بستند و با قدرت آنها را بدرقه می‌کردند.

آنها هزار بار از درون می‌سوختند و اشک می‌ریختند ولی در مقابل فرزند خودشان را مثل یک کوه محکم و استوار نشان می‌دادند. مادران رزمندگان اسوه‌های مقاومت و فداکاری هستند. خدا صبر و طاقتی مثال‌زدنی در وجودشان قرار داده بود تا در سخت‌ترین شرایط هم خم به ابرو نیاورند.

حال خبر رفتن و پرکشیدن این مادران غمی سنگین در دلمان می‌نشاند. به خصوص مادرانی که چند فرزندشان در جنگ شهید شده باشند و سال‌ها با فراق فرزند روزگار گذرانده باشند. آنها سال‌ها غمی بزرگ را در سینه‌شان داشتند و با این غم زندگی می‌کردند. لحظه‌ای تصویر جوان رعنایشان از جلوی چشمان‌شان کنار رفت و هر دم یاد و خاطرات در ذهن‌شان زنده می‌شد.

پرواز مادر شهیدان فهمیده

چندی پیش و در میانه‌های اسفند خبر ناگوار درگذشت حاجیه خانم کریمی، مادر شهیدان والامقام محمدحسین و داود فهمیده موجی از تأثر و ناراحتی را به دنبال داشت. شهید محمدحسین فهمیده، قهرمان ملت ایران است و همه با نام و تصویر این نوجوان دلاور آشنایی دارند.

شهید محمدحسین فهمیده در ۱۳ سالگی به شهادت رسید. یک نوجوان با روحی بزرگ و درونی پاک به نبرد با متجاوزان رفت و حماسه‌ای بزرگ از خود به جا گذاشت. شهید فهمیده در همان نخستین ماه‌های جنگ خودش را به جبهه رساند و وقتی با ممانعت فرماندهان جهت حضور در خط مقدم مواجه شد، با ناراحتی به فرمانده‌اش چنین گفت: من به شما ثابت می‌کنم که می‌توانم به خط بروم و لیاقت آن را دارم.

شهید فهمیده پیش از اعزام در وصیتنامه‌اش خطاب به پدر و مادرش نوشته بود: «من به جبهه می‌روم و امید آن دارم که پدر و مادرم ناراحت نباشند، حتی اگر شهید شدم، چون من هدف خود را و راه خود را تعیین کرده‌ام و امیدوارم که پیروز هم بشوم. پدر و مادر مهربان من! از زحمات چندین ساله شما متشکرم. من عاشق خدا و امام زمان گشته‌ام و این عشق هرگز با هیچ مانعی از قلب من بیرون نمی‌رود، تا اینکه به معشوق خود یعنی «الله» برسم.»

او آمادگی هر پیشامد و اتفاقی را داشت و همچون شیر به دل جبهه زد و در ۸ آبان ۱۳۵۹ در منطقه در کوت‌شیخ به شهادت رسید. پس از شهادت محمدحسین فهمیده، امام خمینی(ره) در پیامی چنین می‌فرمایند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.»

پس از شهادت محمدحسین، داود نیز در جبهه‌ها حاضر شد و در مرداد ۱۳۶۲ و در سن ۲۱ سالگی در منطقه عملیاتی حاج‌عمران شربت شهادت نوشید و این مادر فداکار در فاصله‌ای کوتاه داغ دو جوانش را دید و سال‌ها با این غم و دلتنگی زندگی کرد. در نهایت پایان دلتنگی برای مادر شهیدان فهمیده سر رسید و ایشان در دوازدهم اسفند به دیدار حق شتافتند. پیکر این مادر شهید در جوار فرزندان شهیدش در قطعه ۲۵ بهشت زهرا آرام گرفت تا پایانی بر دلتنگی‌ها و جدایی‌ها باشد.

پایان دلتنگی برای همسر و فرزند

درست در همین روزها یک بار دیگر خبری تلخ در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به چشم خورد. سرکار خانم «مطهری‌اقدم» همسر شهید «حاج‌ذکی بهفر» و مادر «محمدرضا بهفر» به رحمت ایزدی پیوست. این بانوی فداکار نیز با چشیدن طعم دو داغ بزرگ، سال‌های سال محکم و استوار ایستاد تا الگویی برای زنان ایرانی باشد.

این پدر و پسر با شهادت‌شان، ایثار و از خودگذشتگی را معنای زیبایی بخشیدند. نخست پدر بود که در سال ۱۳۶۲ برای دفاع از میهن، اسلحه به دوش انداخت و با دل کندن از بچه‌ها و زندگی‌اش، راه جبهه را پیش گرفت. اندک زمانی پس از رفتن پدر، محمدرضای ۱۶

> مادران شهید انسان‌هایی تاریخ‌ساز و بزرگ هستند و هجرت‌شان خسران بزرگی برای همه ماست. آنها بی‌صدا از میان‌مان پر می‌کشند و خیلی از ما نمی‌دانیم چه انسان‌های بزرگی را از دست می‌دهیم. این مادران انسان‌های بزرگی را برای انجام کارهای بزرگ پرورش دادند و مردم ایران تا ابد مدیون‌شان خواهند بود

ساله نیز تصمیم می‌گیرد به جبهه برود منتها می‌ماند چطور ماجرای رفتنش را با مادرش در میان بگذارد.

مادر شهید خاطره آن روز را چنین نقل می‌کند: محمدرضا وقتی موضوع رفتنش به جبهه را گفت ناراحت شدم و گفتم: «پدرت که جبهه است بگذار او برگردد بعد تو برو». گفت: «مادرجان! تو چشم من هستی و انقلاب و اسلام قلب من است. بدون چشم می‌توانم به زندگی ادامه دهم ولی بدون قلب نه. خواهش می‌کنم اجازه بده برای زنده ماندن قلبم به جبهه بروم». با شنیدن حرف‌هایش، اشک در چشمم حلقه زد و ناخودآگاه در آغوشش گرفتم. بعد از چند روز راضی شدم که او هم برای دفاع از کیان اسلامی راهی جبهه‌های حق علیه باطل گردد.»

حاج‌ذکی در جبهه به عنوان راننده آمبولاس خدمت می‌کرد و وقتی در جریان عملیات والفجر ۴ به شدت مجروح شد از همرزمانش خواست پسرش محمدرضا را از جبهه برگردانند تا ضمن رسیدگی به خانواده، به تحصیل علم در حوزه علمیه قم بپردازد ولی غافل از اینکه فرزندش در فاصله نه چندان دوری از پدر مجروح شده و بر اثر شدت جراحت در بیمارستان شهید مصطفی خمینی تهران بستری شده است.

شهیدان بهفر

پدر در ۲۸ مهر ۱۳۶۲ در محور مریوان (پنجوین عراق) به شهادت رسید و محمدرضا هم در کمتر از ۱۰ روز و در هشتم آبان به پدرش پیوست و پیکر مطهرش غروب ۱۱ آبان در کنار پدر آرام گرفت. پیکر مطهر پدر و پسر آسمانی در فاصله چند روز از هم به اردبیل منتقل شد و با حضور انبوهی از مردم فهیم و شهیدپرور تشییع و در گلزار شهدای بهشت فاطمه به خاک سپرده شدند. این همسر و مادر بزرگوار پس از سال‌ها فراق و دوری و به دوش کشیدن غم تنهایی به همسر و پسر شهیدش پیوست و در جوار شهیدانش به خاک سپرده شد.

عروج مادران شهید

همچنین مادر شهیدان «علی‌نور و هادی‌نور امیری» از استان لرستان به فرزندان شهیدش پیوست. پیکر این مادر فداکار در روستای گلزار امیر از توابع استان لرستان تشییع و در کنار مزار فرزندان شهیدش به خاک سپرده شد. شهید علی‌نور امیری متولد ۱۳۴۶ بود و در سال ۱۳۶۴ در منطقه چنگوله به شهادت رسید. هادی‌نور امیری متولد ۱۳۴۸ بود و در سال ۱۳۶۴ در منطقه پاسگاه زید عراق به شهادت رسید.

مرحومه «حواخانم ایزدی» مادر شهیدان «سیداحمد و سیدعبدالحمید موسوی» از شهدای استان فارس در دوران دفاع مقدس نیز درگذشت. سیداحمد موسوی، پنجم فروردین ۶۱ در منطقه دشت‌عباس و سیدعبدالحمید موسوی، ۲۹ خرداد ۶۵ در منطقه فاو به شهادت رسیدند.

همچنین «مینا کریمی» مادر شهیدان «مرادعلی و حسینقلی علائی» درگذشت و پیکرش بعد از تشییع در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) به خاک سپرده شد. مرادعلی متولد سال ۴۸ بود و در عملیات رمضان (تیر ۶۱) به شهادت رسید و پیکر مطهرش مفقود شد. حسینقلی برادرش متولد سال ۴۳ بود و در اسفند ۶۵ در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. این شهید بزرگوار درباره احساس خود نسبت به خانواده و مادیات در زمانی که در سنگر جهاد حضور دارد، این توصیف زیبا را بیان کرده بود: «یکی از مقدمات برای اقدام به جهاد مقدس هجرت از خود است؛ یعنی دست کشیدن از خودی خود، خانواده و مایملک و خداحافظی با تمام دار و ندار دنیوی یعنی طلاق دادن دنیاست. وقتی به جبهه می‌آیی تنها یک ساک دستی با خود دارید و عجیب اینجاست که زمان عملیات آن تنها مایملک را نیز به تعاونی گردان می‌دهی و تنها خود می‌مانی و خدایت. بنده حقیر هم تا می‌توانم سعی در قطع علاقه به خانواده و مایملک خود دارم.» برادر دیگرشان علی نیز در کرمانشاه بر اثر موج انفجار به درجه جانبازی نائل شد.

اسفند ماه تلخ و سختی بود. این مادران شهید انسان‌هایی تاریخ‌ساز و بزرگ هستند و هجرت‌شان خسران بزرگی برای همه ماست. آنها بی‌صدا از میان‌مان پر می‌کشند و خیلی از ما نمی‌دانیم چه انسان‌های بزرگی را از دست می‌دهیم. این مادران انسان‌های بزرگی را برای انجام کارهای بزرگ پرورش دادند و مردم ایران تا ابد مدیون‌شان خواهند بود. آنها برای عظمت و بزرگی ایران از مهم‌ترین دارایی‌شان گذشتند و در این راه از کسی کوچک‌ترین گلایه‌ای ندارند. مادران شهید برکت این آب و خاکند، برای سلامتی‌شان دعا کنیم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۸۸

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده جانباز عزت‌الله دست‌رنج و روایتش از روزهای حضور در جبهه

شهدای مخابرات یاوران راستین امام(ره) بودند

مبینا شانلو

فرماندهی و مخابرات در دفاع مقدس به هم گره خورده بودند. یک بیسیم چی هر جا فرمانده می‌رفت، پابه پایش می‌رفت و شاهد لحظه‌های نابی از رشادت‌های سرداران می‌شد. جانباز عزت‌الله دست‌رنج نیز بیسیم‌چی مخابرات بود و با سردارانی چون شهید حاج حسین بصیر، مرتضی قربانی، سردار میرشکار و ...همراه بود. گفت‌وگوی ما با او، گذری کوتاه بر خاطرات یک بیسیم‌چی است که پیش رو دارید.

آقای دست‌رنج چه مدت در جبهه حضور داشتید؟

من از سال ۶۲ به منطقه رفتم. ابتدا راهی مریوان شدم و بعد از دو ماه آموزش به عنوان بیسیم‌چی در روستایی به نام «سفیدبن» که در بخش سروآباد، بین مریوان و سنندج قرار داشت، شروع به خدمت کردم. کار به این شکل بود که باید هر یک ساعت بیسیم را روشن می‌کردیم و با مقر تماس می‌گرفتیم و اطلاعات می‌دادیم بعد بیسیم را خاموش

> در کربلای ۵ مجروح شده بودم و برای بهبودی در خانه استراحت می‌کردم اما وقتی شنیدم عملیات دیگری شده با همان وضعیت به لشکر ۲۵ کربلا رفتم و حدود یک ماه همراه با سردار میرشکار در منطقه بودم که عملیات با تصرف ماووت به پایان رسید

می‌کردم چون امکان شارژ بیسیم نبود. شب و روز برایم معنا نداشت. من در قلعه روستای سفیدبن تنها بودم. از سروآباد تا روستا هشت ساعت با قاطر راه بود. دو ماه در آنجا بیسیم‌چی بودم. بعد من را به مریوان فرستادند و به گردان جندالله اعزام شدم. در آنجا هم بیسیم‌چی بودم. سه ماهی در آنجا مشغول خدمت بودم و بعد به سمت جنوب حرکت کردم. در جنوب در گردان امام محمدباقر (ع) آرپی جی‌زن بودم. یک روز در سوسنگرد آقای جوادزاده را که قبلاً می‌شناختمش دیدم. ایشان در لشکر ۲۵ کربلا بود که بعد از احوالپرسی از من پرسید کجایی؟ گفتم در گردان امام محمدباقر(ع) هستم. گفت ما بیسیم‌چی کم داریم، اگر امکان دارد من درخواست بدهم شما به عنوان بیسیم‌چی به لشکر ۲۵ کربلا بیا. ایشان درخواست دادند و من هم بسیجی بودم و هر جایی که نیاز بود آماده خدمت بودم. بعد از اینکه گردان با درخواست آقای جوادزاده موافقت کرد من به مخابرات لشکر کربلا رفتم و در هفت‌تپه آموزش‌های لازم را دیدم و به منطقه رفتم و سه ماه در منطقه همراه با دیگر همرزمانم در مخابرات خدمت کردم. با رسیدن فصل تابستان برای کمک به پدر و مادرم در کار کشاورزی به شهرمان برگشتم و سال ۶۴ به منطقه و مجدداً به مخابرات رفتم. سه ماه بعد از حضور از آنجایی که به سن سربازی رسیده بودم به عنوان پاسدار در خدمت لشکر بودم. تا ۲۵ شهریور ۱۳۶۶ در مخابرات لشکر ۲۵ در هر محوری که نیاز به حضور بچه‌های لشکر بود من هم به‌عنوان بیسیم‌چی حضور داشتم.

در کسوت بیسیم‌چی در کنار کدام یک از فرماندهان بودید؟

الحمدلله سعادت نصیب من شد تا در مدت حضورم در جبهه در کنار سرداران عزیزی نظیر مرتضی قربانی، شهید حاج‌بصیر، سردار کمیل، سردار میرشکار و سردار شهید طوسی باشم.

خاطره‌ای هم از این همراهی‌ها دارید؟

خاطرات زیادی در این مدت برایم رقم خورد اما یک خاطره که هیچ‌گاه از ذهنم پاک نمی‌شود مربوط به کربلای ۴ است. در این عملیات به محض اینکه از قایق پیاده شدیم چشم‌مان به شهدا و مجروحان دو گردان افتاد که پیش از ما به خط زده بودند. اوضاع شلوغی بود در حین حرکت بدون اینکه متوجه شوم پای یکی از مجروحان را که یک نوجوان بسیجی بود لگد کردم. ایشان گفت برادر اشکال ندارد، بروید جلو. جسارت و شجاعت آن بسیجی همراه با تصویری که پر از عشق بود در ذهنم ماند. کمی بعد که به عقب برگشتم دیدم آن نوجوان بسیجی که به من می‌گفت بروید جلو، شهید شده است. هیچ‌گاه این خاطره از یادم نمی‌رود. هر وقت تصویری از جنگ یا شهیدی می‌بینم یاد آن بسیجی در ذهنم تداعی می‌شود.

جانبازی شما مربوط به کدام عملیات بود؟

من هم در کربلای ۴ مجروح شدم و هم در کربلای ۵. در عملیات کربلای ۵ همراه با سردار قربانی سوار بر موتورسیکلت به سمت خط در حال حرکت بودیم که سر سه راهی مرگ، خمپاره‌ای جلوی ما اصابت کرد. سردار قربانی موتور را می‌راند و من هم پشت ایشان نشسته بودم. تعداد زیادی ترکش به بدن ایشان اصابت کرد و دو تا هم به من. ما به بهداری برگشتیم و بعد از باند پیچی مجدداً سمت خط راه افتادیم اما در همین عملیات هم موج گرفتگی داشتم و هم شیمیایی شدم.

آخرین عملیاتی که حضور داشتید؟

آخرین عملیات کربلای ۱۰ در سردشت و بانه بود. من در کربلای ۵ مجروح شده بودم و برای بهبودی در خانه استراحت می‌کردم اما وقتی شنیدم عملیات شده با همان وضعیت به لشکر ۲۵ کربلا رفتم و حدود یک ماه همراه با سردار میرشکار در منطقه بودم که عملیات با تصرف ماووت به پایان رسید. در پایان باید یادی کنیم از شهدای مخابرات که یاوران راستین امام (ره) بودند که به ندای امام حسین (ع) لبیک گفتند.

جدول

از راست به چپ

■ ۱- پستانداری آبزی- خدای نور یونان باستان ■ ۲- مقابل فنا- پایتخت هند- کاکل اسب- گنج ■ ۳- گربه عرب- محفظه لوله ای چسب- آپارتمان زنبور- موجود نامرئی ■ ۴- یکان- نخست وزیراسبق انگلیس- عید ویتنامی ها ■ ۵- صدمه- استخوان ران- پرنده کلنگ ■ ۶- نان آبگوشتی- قدیمی- راه شاعرانه- دیر فهم ■ ۷- قلمه درخت- کارزار- حلال شرعی- نگاه خیره ■ ۸- هم به معنی سیلاب است و هم برای اعتیاد به کار می رود ■ ۹- سقف دهان- ورزش زمستانی- تقویت رادیویی- از پرندگان شکاری ■ ۱۰- از نجاسات در اسلام- نیم‌تنه مردانه- عدسی مقعر- جوهر مازو ■ ۱۱- پایتخت توگو- ظریف و لطیف- تکیه گاه دفاعی کشورمان ■ ۱۲- درشت‌تر از ماسه- تعجب علیامخدره- رنگ زرد مایل به سرخ ■ ۱۳- گلابی- دنیا- مجلسی در انگلیس- از گروه‌های خونی ■ ۱۴- سروش معروف است- رودی در چین- رگ پشت گردن- رنگی برای اسب ■ ۱۵- مجموعه اشعار شاعر- وساطت برای صلح و آشتی

از بالا به پایین

■ ۱- شک و تردید- نظریه انتقال روح- راهب بودایی ■ ۲- زمخت و درشت‌اندام- کمانگیر معروف- عهد و پیمان- ته نشین مایعات ■ ۳- علامت مفعول- محل آرد کردن غلات- عسل- بازی محلی ■ ۴- درود و سلام- نت میانی- گیج ■ ۵- رادار- نیروی بازدارنده از بدی- ذره باردار ■ ۶- پیروان حضرت موسی- بازی هندوان- حق گردن کلفتی ■ ۷- رشته کوه اروپایی- فرقه دشمنان اهل بیت- قوم سرزمین سیام ■ ۸- تکرار حرف آخر- پایتخت کشور ساعت سازان- علف خشک- یک و یک ■ ۹- قلم نی- هواپیمای جنگی فرانسوی- بنده ■ ۱۰- مرتجع فلزی- نوعی چاشنی غذا- شوی ■ ۱۱- شدیدتر- افسار و زمام اسب- نویسنده تفسیر نمونه ■ ۱۲- نماز یک رکعتی- کنده کاری- بالارفتن قیمت‌ها ■ ۱۳- قورباغه- جزایر دوگانه- هنر چشم نواز- ویتامین جدولی ■ ۱۴- قایق موتوری بزرگ- رد پا- میدانی در تهران- فلز ساختمانی ■ ۱۵- شخص دارای نفوذ و قدرت- آدم خشن و بی فرهنگ- هافبک تیم فوتبال پارس جم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۴		۶					
			۹					۶
						۳		
		۳		۲		۹		
	۲	۶		۵				
				۱		۵	۳	
	۹				۷			
۵		۲						
					۴		۲	۹

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۸۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	چ	ل	ی	پ	ا	■	ا	ف	ر	ا	س	ی	ا	ب	■
۲	ه	ا	ک	ی	■	ب	ن	ا	ب	■	ک	ر	و	ن	ا
۳	ا	■	ر	ل	ا	ص	ر	ا	ر	■	د	ل	د	ل	ا
۴	ر	س	ا	■	ج	ی	ر	■	ن	ن	گ	■	م	ر	ا
۵	س	م	ن	ا	ن	■	ا	ق	ا	■	ر	ک	■	ی	س
۶	و	س	■	د	ا	ر	ف	و	ر	■	د	ا	م	■	ک
۷	ق	ا	■	■	غ	■	ن	■	ر	ب	ن	ف	ی	ک	ا
۸	■	ر	س	م	■	د	ک	■	چ	ا	■	و	ز	ر	■
۹	ش	ی	ر	ا	ز	ه	■	ق	■	ش	ح	■	■	و	د
۱۰	ا	■	ه	ت	ل	■	ا	س	ط	و	ر	ه	■	ا	و
۱۱	م	ت	■	م	ا	■	س	م	ر	■	و	ر	س	ا	■
۱۲	ا	ر	ن	■	ل	و	ت	■	ا	س	ا	■	و	ی	ز
۱۳	خ	ا	ک	ی	■	ا	ر	ا	ب	ه	■	ق	م	■	د
۱۴	ر	م	ی	ا	ر	■	ی	ل	ل	ی	■	ف	ی	د	ه
۱۵	■	پ	ر	س	ب	و	ل	ی	س	■	و	ل	و	ل	ه